**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14010809**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

بحث این بود که یکی از شرایط ثبوت زکات تمکن از تصرف هست. مرحوم آقای حکیم دو تا اشکال را اینجا مطرح می‌فرمایند و در مقام پاسخ به این اشکال برمی‌آیند. یک اشکال این هست که مراد از تمکن از تصرف چی است؟ تمکن از جمیع تصرفات هست یا تمکن فی الجمله از تصرفات. اگر مراد این هست که تمکن از جمیع تصرفات باشد خب اگر شخصی فی الجمله بعضی از تصرفات را نتواند، نتواند عین را بفروشد یا هبه کند یا امثال اینها، خب باید زکات نداشته باشد در حالی که نمی‌شود این را ملتزم شد طرف نمی‌تواند خانه‌اش را بفروشد حالا این بگوییم زکات ندارد، خب به این نمی‌شود که ملتزم شد. اگر مراد تمکن از بعضی از تصرفات باشد خب در مورد مغصوب و مجحود و غائب در مورد اینها هم نسبت در، بعضی از تصرفات انسان تمکن دارد. خب مال مغصوب را می‌شود انسان به خود غاصب بفروشد، مال مجحود را می‌تواند به خود آن جاحد بفروشد. حالا بفروشد یا هبه کند، حالا فرض کنید غاصب کسی است که مال را غصب کرده حاضر است بخرد ولی حاضر نیست که پس بدهد، ولی می‌خرد آن حاضر است. یا هبه می‌شود که بهش کرد که آن روشن‌تر است دیگر. یا غائب، مال غائب را می‌شود به یک کسی که آن شخص حاضر باشد نسبت به این مال، نسبت به او انسان بفروشد. چون در بیع تمکن از تسلیم معتبر نیست. تمکن از تسلم کفایت می‌کند. فرض کنید من خودم ولو نتوانم در این مال تصرف کنم ولی کس دیگر هست که در این مال می‌تواند تصرف بکند، همین مقدار هم کافی است. این یک مطلب.

این یک اشکال. اشکال دیگر این هست که اصل تمکن از تصرف دلیل به عنوان یک کبرای کلی ما نداریم. یک سری موارد خاصه هست از این موارد خاصه نمی‌شود این عنوان عام را به دست آورد، و ما دلیلی بر این عنوان عام نداریم. آقای حکیم در مقام پاسخ برمی‌آید، بعضی پاسخ‌هایش را نمی‌پذیرد من دیگر آنها را وارد نمی‌شوم. آن پاسخی که خودشان می‌پذیرند این هست که این روایاتی که، ایشان می‌گویند روایات سدیر صیرفی که درش تعبیر شده که لأنّه کان غائباً عنه تعلیل می‌آورد برای عدم وجوب زکات به غیبت، نفس غیبت بما هو غیبت این موضوعیت ندارد. همچنین روایاتی که می‌گوید در دست من هست، نفس در دست بودن خصوصیت ندارد، چون این که بگوییم مثلاً شخصی اموالی در جاهای مختلف دارد، بگوییم زکاتش واجب نیست، اختیاراتش در اختیار او هست ولی مجرد این که من از اموالم فاصله دارم بدون زکات این خلاف ارتکاز عقلایی هست. بنابراین این غیبت حالا حضور اشاره به این هست که آیا قدرت بر اخذ این مال را دارد یا قدرت بر اخذ این مال را ندارد. و یشیر الی ذلک آن در روایت، دو تا شاهد هم ذکر می‌کنند. یک شاهد روایت و ان کان احتبس در خود همین روایت سدیر صیرفی ان کان احتبس هم دارد کأنّ شاهد بر این هست که آن چیزی که مانع هست محبوس بودن مال از مالک هست. یکی هم روایت زراره را ذکر می‌کنند که در روایت زراره می‌گوید لا یقدر علی اخذه. قدرت بر اخذ را معتبر دانسته. بعد ایشان می‌گوید قدرت بر اخذ را حالا باید ببینیم مراد چی است؟ ایشان می‌گوید قدرت بر اخذ در واقع اشاره به این هست که امکان تصرف در مال وجود داشته باشد. انسان بتواند، تعبیر ایشان این هست که:

«و حينئذ نقول: إذا كان ظاهر النصوص اعتبار القدرة على المال، فالظاهر من القدرة على الشي‌ء التمكن من التصرف الخارجي القائم به، من إتلاف و نحوه، بحيث لا يكون قصور في المال مانعاً عن ذلك.»

پس بنابراین این که من تمکن از تصرف داشته باشم خارجاً ولو نتوانم بفروشمش، آن اشکالی که مطرح بود که شما اگر نتوانید بفروشید این باید زکات نداشته باشد نه، آن که معتبر هست این است که من خارجاً بتوانم در مال تصرف کنم همین مقدار کافی هست برای این که قدرت بر تصرف داشته باشیم. این اشکال اوّل. بنابراین مجرد، از آن طرف هم قدرت بر بعضی از تصرفات اعتباری که شما ذکر می‌کردید گفتید که ممکن است من بتوانم این مال را به غاصب بفروشم، بتوانم مال را به جاحد هدیه کنم، بتوانم مال را به شخصی که آن شخص نسبت به این مال حاضر هست انتقال بدهم، همین‌ها باید کافی باشد نه، آن که از روایات استفاده می‌شود قدرت بر تصرّف خارجی در مال هست، اما تصرف اعتباری از آن استفاده نمی‌شود. خب این جواب اشکال اوّل. بعد اشکال دوم را هم، اما البته ایشان می‌فرماید که یک مطلبی هست آن این است که این روایت عجز، عجز از مال به خاطر غیبت مال و امثال اینها،

می‌گوید: «نعم مورد النصوص العجز الخارجي الناشئ من كون المال مدفوناً أو غائباً، أو كون صاحبه غائباً عنه،»

مورد روایات این هست ولی ما می‌خواهیم جایی که مال عجزش عجز شرعی باشد آنها را هم سرایت بدهیم. این را چجوری سرایت بدهیم؟ ایشان می‌گوید به جهت مثلاً الغاء خصوصیت عرفیه که عرف عدم خصوصیت می‌فهمد، تناسبات حکم موضوع اقتضاء می‌کند که جایی که عجز عرفی نباشد، عجز خارجی نباشد ولی عجز شرعی هم باشد آنجا هم ملحق به او باشد. این می‌گوید یک بیان. یک بیان دیگر این هست که بگوییم که آن روایاتی که می‌گوید لا یصل الیه، لا یقدر بگوییم جایی که شخصی مراد از لا یقدر همین که شخص قدرت تکوینی ندارد صدق می‌کند لا یقدر. لا یقدر لازم نیست که حتماً خارجاً قدرت نداشته باشد. جایی که قدرت تکوینی. کسی را می‌گویند یقدر که هم قدرت تکوینی داشته باشد هم قدرت تشریعی داشته باشد، این بیان ایشان.

حالا اینجا من یک نکته‌ای عرض بکنم، مرحوم آقای خویی اصلاً اصل اشکال را نپذیرفته به این بیان، ایشان می‌فرمایند آن چیزی که از روایات استفاده می‌شود قدرت تکوینی بر شیء هست، یعنی عدم تمکن تکوینی نسبت به شیء هست. اما عدم تمکن تشریعی را اصلاً روایات ناظر به او نیست با این بیان خواستند اشکالی را که در مسئله هست مرتفع کنند. اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم، در این که، حالا کلام آقای حکیم بعضی نکات جزئی وجود دارد، اوّل به آن نکات جزئی‌اش را عرض می‌کنم، بعد یک مقداری نکات جدی‌ترش را صحبت می‌کنیم. آقای حکیم یکی از قرائنی که برای این که مراد از قدرت، مراد از، و ان کان احتبسه تمسک می‌کنند. می‌گوید که : «فالمراد من الغيبة كونه ممنوعاً عنه على نحو لا يقدر على أخذه، كما يشير إليه قوله (علیه السلام) بعد ذلك: «و إن كان احتبسه ..»‌

يعني: و إن كان هو الذي جعله محبوساً عنه،»

این را این شکلی تعبیر می‌کنند. به نظر می‌رسد که این ان کان احتبسه هیچ قرینیت بر معنایی که ایشان می‌کنند ندارد. احتبس یعنی غیَّب. بحث ایشان این هست می‌گوید که آن چیزی که موضوع حکم هست، اگر ما بگوییم که موضوع حکم الحاضر هست و غائب یعنی آن مالی که از نزد شخص غائب هست آن مال این زکات را ندارد. امام علیه السلام می‌خواهند بفرمایند ولو این غیبت را خود شخص ایجاد کرده باشد. یعنی یک موقعی هست مال همینجوری غائب شده آن هیچی، آن واضح است که حکم ندارد. ولی یک موقعی هست من خودم مال را حبس کردم، یعنی حدوث غیبت با اختیار من بوده. ولی وقتی بقاءً به هر حال من الآن دیگر مال از من غائب است، ولو احتبس یعنی حبس مال و حدوث این غیبت به دست من بوده است این باعث نمی‌شود که زکات واجب بشود کأنّه الامتناع بالاختیار لا ینافی الاختیار این کافی نیست، قدرت بالفعل باید داشته باشند. یعنی بالفعل نزد من باید باشد. می‌گوید مجرد این که حبسش، حدوثش به دست من بوده باعث نمی‌شود که این زکات نداشته باشد. همین که الآن غائب هست کافی هست. این ربطی به این که مراد از حبس، مراد قدرت هست یا حضور هست و این بحث‌هایی که آقای حکیم مطرح می‌کنند به نظر می‌رسد اصلا ندارد. آن که عمده هست اوّلاً خب خود تناسبات حکم موضوع همین اقتضاء می‌کند که غیبت و حضور بماهو هو دخالتی نداشته باشد این درست است. این که مجرد این که مال غائب باشد ولی هیچ فرقی با مال حاضر نداشته باشد این که بگوییم این حکم دائر مدار غیبت و حضور هست و این آقای حکیم هم ابتدا که بحث را شروع می‌کند همین بحث تناسبات حکم موضوع را مطرح می‌کند این درست است. آن روایت لا یقدر علی اخذه روایت زراره هم که ایشان به عنوان روایت زراره مطرح می‌کند که حالا در موردش صحبت می‌کنیم، حالا روایت زراره هست یا زراره نیست آن هم عیب ندارد، این بحث قدرت بر اخذ، این به اصطلاح در نزد من بودن به اعتبار قدرت بر اخذ است. ولی یک نکته‌ای هست، آن این است که مالی که غائب هست چه ویژگی دارد، یعنی مالی که حاضر هست فرقش با مال غائب چی است؟ در این که خود حضور غیاب بما هو هو موضوعیت ندارد درست است. آقای حکیم می‌فرماید مال حاضر کأنّه مالی هست که من می‌توانم درش تصرف کنم تکویناً. به نظر می‌رسد که این الزاماً به این معنا نیست. مالی که حاضر هست هم می‌توانم تصرف تکوینی متعارف بکنم، هم راحت می‌توانم بفروشمش. بحث فروش هم در مال حاضر دخالت دارد. بله مالی که غائب هست فی الجمله بعضی تصرفات اعتباری در موردش امکان‌پذیر هست، همینجور که آقای حکیم و اینها روی اشکال مطرح بود. ولی خب این که مال حاضر باشد در اختیار من باشد با مال غائب در نحوۀ فروش هم تفاوت دارد. این مالی که در اختیار من هست را راحت می‌توانم بفروشم، به هر کسی دلم می‌خواهد بفروشم به‌طور متعارف. و این ممکن است این جهت هم در حکم دخالت داشته باشد. امکان فروش تکوینی، اوّلاً امکان فروش اعتباری بسهولةٍ. معلوم نیست فقط تفاوت بین حاضر و غائب این، یعنی مقدمه باشد قدرت بر اخذ به این که آن چیزی که انسان قدرت بر اخذ دارد می‌تواند درش تصرف کند. نه قدرت بر اخذ امکان تصرف تکوینی و امکان تصرّف اعتباری در موردش وجود دارد، هر دویش وجود دارد، خب این یک نکته.

نکتۀ دیگر این که مرحوم آقای خویی اینجا کأنّه نمی‌خواهند الغاء خصوصیت کنند. مرحوم آقای حکیم با الغای خصوصیت قدرت تکوینی را با قدرت شرعی در واقع می‌گویند عجزی که ناشی از عجز شرعی هست همانند عجزی که ناشی از عدم قدرت تکوینی هست این دو تا را یکسان می‌کردند و تناسبات حکم موضوع را، ایشان می‌گوید:

«فالتعدي إلى العجز الشرعي من التصرف- لتعلق حق الغير مثلا- لا بد أن يكون من جهة فهم عدم الخصوصية، و لو بقرينة مناسبة الحكم و الموضوع. أو يتمسك بإطلاق: (لا يقدر) في خبر زرارة، و‌ (لا يصل) في صحيح ابن أبي محمود و نحوهما.»

که ایشان می‌خواهند بگویند کأنّ آن چیزی که قدرت شرعی برایش نداریم مصداق لا یقدر هست. قَدَرَ در جایی صدق می‌کند که هم قدرت تکوینی داشته باشد هم قدرت تشریعی داشته باشد. یصل در جایی صدق می‌کند که هم تکوینی داشته باشد هم قدرت شرعی داشته باشد. این ذیل عبارت این که ما یقدر را به این معنا بگیریم این خیلی واضح نیست. این خیلی واضح نیست که قدر آن چیزی که من قدرت بر آن دارم ولی ممنوع التصرّف شرعاً هستم، این که بگویم این قادر نیست این، البته آقای حکیم هم به صورت خیلی قاطع این که حالا این را قبول دارد یا قبول ندارد بیان نکرده. این که ما بگوییم قدرت در جایی که من می‌توانم در مالی تصرف کنم، این نکته را هم عرض بکنم یک بحث، بحث این است که مراد از قدرت، قدرت تکوینی هست، یعنی تصرفات تکوینی، یا تصرفات اعتباری را هم شامل می‌شود. اینجا ما می‌گوییم مراد از قدرت آن بحث قبل که می‌کردم این بحث بود که من باید قدرت دارم آن چیزی که حاضر هست من می‌توانم راحت بفروشمش، راحت که بفروشم مراد تکویناً بفروشم، نه شرعاً. یعنی یک موقعی هست آن چیزی که غائب هست، علتی که من نمی‌توانم بفروشمش این است که مشتری پیدا نمی‌کنم. یک چیزی که گم شده معلوم نیست کجاست مشتری ندارد. بحث منع شرعی نیست، منع خارجی است. بحث این هست آن چیزی که حاضر هست هم من می‌توانم برش تصرف کنم، هم می‌توانم بسهولةٍ بفروشمش. این فروش سهولتی فروش تکوینی است نه شرعی، این یک بحث. بحث دیگر این که جایی که من امکان فروش تکوینی‌اش را دارم. امکان تصرف تکوینی‌اش را دارم، ولی شرعاً ممنوع التصرف باشد. شرعاً ممنوع البیع باشد، آن را هم شامل می‌شود یا شامل نمی‌شود؟ آن که مورد بحث هست این جهت است. این را لا یقدر و لا یصل این که بگوییم اینجور موارد صدق می‌کند لا یقدر خیلی مشکل است. ولی بحث الغاء خصوصیت عرفیه به نظر من کاملاً به جاست. و می‌شود کاملاً آن را خصوصیت عرفی. این که بگوییم این مالی هست من تکویناً می‌توانم در آن تصرف بکنم، ولی شارع اجازه نمی‌دهد در آن تصرف بکنم، مجاز نیستم در آن تصرف بکنم و نه می‌توانم بفروشم، هیچ امکان فروشش را هم ندارم. فقط به نحو حرام می‌توانم درش تصرف کنم این خیلی دشوار هست که ما بگوییم اینجور موارد مجرد این که این حکم، ببینید این حکم‌ها حکم تعبدی آنچنانی نیست، اصل این که اینجاها ما الغاء خصوصیت می‌خواهد بشود، اگر الغاء خصوصیت نمی‌کردیم باید می‌گفتیم نفس حضور و غیاب تعبداً اعتبار دارد. چرا نفس حضور و غیاب مال را می‌گوییم موضوعیت ندارد؟ به خاطر این که اینها یک سری ارتکازات عقلایی هست، این ارتکازات عقلایی نفس حاضر بودن مال و غائب بودن مال را الغاء می‌کند. این حالا حاضر باشد، غائب باشد اینها را حاضر بودن و غائب بودن را مقدمه بر یک چیز دیگر قرار می‌دهد. آن مقدمه‌ای که قرار می‌دهد آن چی است؟ چه نکته‌ای بین حاضر و غائب هست. حاضر آن چیزی که حاضر هست درست است، تفاوتی بین حاضر و غائب این هست که شیء حاضر را تکویناً هم درش می‌توانم تصرف کنم هم درش می‌توانم بفروشمش، انتقال بدهم نقل و انتقالاتش. ولی اگر من بتوانم تکویناً بفروشم ولی تشریعاً نتوانم بفروشم باز هم شارع اجازه نداده باشد، خیلی این الغاء خصوصیتی که آقای حکیم می‌فرماید «لا بد أن يكون من جهة فهم عدم الخصوصية، و لو بقرينة مناسبة الحكم و الموضوع.»

به نظرم کاملاً به جاست و این الغاء خصوصیت به جاست، و این که مرحوم آقای خویی نمی‌خواهند این را الغاء خصوصیت را بپذیرند درست نیست. البته یک ویژگی‌هایی دارد، بعد ویژگی‌هایش را صحبت می‌کنیم. آیا در همۀ موارد می‌شود الغاء خصوصیت کرد، همۀ موارد نمی‌شود الغاء خصوصیت کرد آنها نکاتی دارد. ولی این که ما بخواهیم دقیقاً بگوییم عدم تصرّف تکوینی و عدم، یعنی منع ما فقط باید منع تکوینی باشد، ولی منع شرعی هیچ دخالتی در این حکم نداشته باشد خیلی دشوار هست.

حالا یک نکات خاصی هست که بعداً عرض می‌کنم. اینجا قبل از این که بحث را ادامه بدهم یکی دو تا نکته در اینجا عرض بکنم.

مرحوم آقای حکیم یکی از شواهدی را برای این که اینجا مراد از در ید بودن قدرت بر اخذ هست را خبر زراره قرار دادند. در مورد این خبر زراره این یک بحثی بود قبلاً عرض کردم، این روایتی هست عبد الله بن بکیر عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام. این در نقل کتب اربعه و نسخ موجود عبد الله بن بکیر عمن رواه عن ابی عبد الله هست. ولی در نقل صاحب وسائل و صاحب وافی به جای عمن رواه، عن زرارة دارد. آقای هاشمی اینجا اینجوری تعبیر می‌کنند:

منها روایة عبد الله بن بکیر عن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام، ایشان می‌گوید فی التهذیب و الاستبصار المطبوعین ورد فی السند عبد الله بن بکیر عمن رواه فیکون السند مرسلاً الا ان الموجود فی الوسائل و فی الوافی عن زرارة و لا شک فی اعتبار نسختیهما لأنّ لهما طریقاً الی تهذیب الشیخ و استبصاره و هو حجة تعبدیة بخلاف نسخ المطبوعة فانها تکون حجة لنا من باب الاطمینان بها و هو لا یکون فی الخصوصیات مختلف فیها فاذا وقع اختلاف فی النسخ ارتفع الاطمئنان فیرجع الی الحجة التعبدیة نعم فی مبدء السند فی طریق شیخ ؟؟؟ عن ابن فضال ؟؟؟ علی بن محمد بن محمد بن زبیر فمن یری انه مخل فی السند تسقط الروایة عنده لکنه نری وثاقته بل و جلالة قدره.

آن یک بحثی ذیلش دارد آن بحث بحث درستی است من وارد آن بحث نمی‌شوم و آن را حالا بعداً در موردش صحبت می‌کنم. اشاره است به نحو اجمالی صحبت می‌کنم. ایشان می‌گویند که این روایت در نقل صاحب وسائل و وافی عمّن رواه تبدیل شده به عن زرارة و چون صاحب وسائل و صاحب وافی طریق دارند این نسخۀ اینها معتبر هست و به نسخ چاپی و اینها اعتنایی نیست.

اینجا این فرمایش ایشان مبتنی بر یک نکته‌ای هست که خیلی دور از واقعیت هست و متأسفانه خیلی هم شایع شده. آقایان تصور می‌کنند که این که مرحوم صاحب وسائل و شیخ حر سند دارد، سند به یک نسخۀ خاص دارد. با این سند آن نسخۀ خاص صاحب وسائل را می‌خواهند اثبات کنند. در حالی که این طرقی که وجود دارد اصلاً ربطی به نسخه ندارد. حالا من عرضم خیلی گسترده‌تر از این فرمایشاتی که این آقایان دارند هست، من به نظرم حتی طرق شیخ در فهرست و طرق نجاشی هم طرق به نسخ نیست. آن هیچی. ولی در این که حالا آن را من یک اشارۀ اجمالی می‌کنم، در این که طریق صاحب وسائل و اینها طریق به نسخه نیست این خیلی روشن است، قبل از صاحب وسائل اینها، صاحب معالم در مقدمۀ منتقی الجمان اشاره به این می‌کند که از جمیع طرق تحمل حدیث تنها اجازه باقی مانده. ببینید این طرق یک طرق اجازه‌ای عام است. این طرق اجازه‌ای نه که یک نسخۀ خاص یداً بیدٍ همینجور رسیده امثال اینها. این اجازۀ عام می‌دادند و این اجازات عام حتی مربوط به یک اجازه‌ای که همراه مناوله نبوده. اینجور نبوده که یک کتاب خاصی، یک نسخۀ خاصی را اجازه بدهند. اجازۀ عمومی صادر می‌کردند و حتی نسخۀ شیخ حر از کافی مثلاً، این نسخه‌اش در اختیار ما هست، حاج آقا نسخی که از کافی داشتند با نسخۀ خودشان شاید ۱۰ تا نسخه یا بیشتر، مجموع قسمت‌های کافی را حدود شاید ۲۰ تا نسخه در اختیارشان بوده، هر جلدش را تقریباً با ۴، ۵ نسخه‌ای مقابله کردند مجموعاً شاید ۲۰ نسخه باشد، من یک موقعی مشخصات این نسخش را یادداشت کرده بودم. حاج آقا می‌فرمودند، من جمله از نسخی که با آن مقابله کرده بودند، نسخۀ شیخ حر در صاحب وسائل هست. می‌فرمودند که نسخه‌هایی، نسخۀ شیخ حر نسخۀ خوبی است ولی می‌گفتند همۀ نسخی که من مقابله کرده بودم از نسخۀ شیخ حر بهتر بود. نسخۀ شیخ حر یک ویژگی خاصی ندارد نه بر مبنای این نسخه اصلاً اجازات صورت می‌گرفته. شیخ حر مثل همین الآن مرحوم آشیخ آقا بزرگ یک دفترچه‌ای داشت، کسانی که اجازه می‌خواستند یک تکه‌اش را خالی کرده بود آنجا را پر می‌کرد اجازه صادر می‌کرد. اجازه این اجازه طریق داشتن و طریق نداشتن غیر از این بیشتر از این چیزی نیست. حالا ما حتی همین مطلب را نسبت به فهرست شیخ و رجالی نجاشی هم قائل هستیم. آن چیزی که اثبات اعتبار نسخ را می‌کند اصلاً طریق داشتن و طریق نداشتن نیست. آن قرائن دیگری هست که آن نسخه را معتبر می‌کند و نسخه را معتبر نمی‌کند. خب نسخ معتبر و عدم معتبر راه‌هایش از این اجازات نیست، مقارنۀ احادیث یک سند با سندهای دیگر و یک سری اینجور چیزها هست که اعتبار این نسخه را اثبات می‌کند. بلاغ‌ها، قرائت‌هایی که نسخ داشتند اینها اعتبارات را اثبات می‌کند. و نکات دیگری که وجود دارد این نکات اعتبار نسخه. نه اصلاً نمی‌دانم طریق داشتن و طریق نداشتن. حالا در مورد مرحوم شیخ حر و اینها راه‌های دیگری برای اثبات اعتبار هست من نمی‌خواهم وارد آن بحث‌ها بشوم. این یک نکته اینجور طریق داشتن و طریق نداشتن هیچ دخالت ندارد.

**شاگرد:** یعنی از همان ابتدا تشریفاتی بوده این قضیۀ طرق الی الکتب؟

**استاد:** اوّل اوّل نه.

**شاگرد:** حجم زیادی از این بیان طرق همه

**استاد:** اوّل اوّل نه. ولی حالا آن یک بحث هست که این حجم طرقی که وجود دارد در زمان مثلاً شیخ طوسی آن یک بحث هست، آن بحث مفصل است من نمی‌خواهم وارد آن بحث بشوم. در این که بعداً اجازاتی که صادر می‌شده هیچ همراه مناوله نبوده هیچ تردیدی نیست. اجازاتی که شیخ حر و اینها هیچ اجازه اصلاً نسخه در اجازاتش نیست. هیچ اجازه. اجازاتی که علما می‌دادند موجود است دیگر، جای دوری که نیست. یعنی اجازات مهمی که ما داریم مثلاً اجازۀ علامۀ حلی هست به بنی زهره. اجازۀ مرحوم شیخ حسن صاحب معالم. اجازۀ شهید ثانی. اینها اجازات مهمی هم هست. هیچکدام از این اجازات همراه مناوله نیست، اجازات عام است. اجازاتی که خود شیخ حر دارد در هیچکدامشان مناوله اعتبار نیست، اجازه مربوط به نسخه نیست. حالا فرض کنید مال فهرست شیخ را بگوییم اجازاتش نسخه‌ای بوده که ما آنها را قبول نداریم حالا آنها یک نکاتی دارد من نمی‌خواهم وارد آن نکات بشوم. در این که اجازات در قرون بعدی اجازات عام بوده و نسخه‌ای نبوده همراه با مناوله نبوده تردیدی نیست که. این بحث‌ها که نمی‌دانم نسخه دارد، طریق دارد، طریق ندارد، این حرف‌ها چی است؟ اصلاً کسانی این حرف‌ها را می‌زنند که خیلی دور از امور حدیثی و مناولات و امثال اینها. متأسفانه خیلی هم شایع شده، بسیاری از بزرگان ما این حرف‌ها را می‌زدند و می‌زنند. که اینها خیلی دور از چیز هست. حالا این یک نکته.

**شاگرد:** ولو طریق را به همان معنای مناوله‌ای هم بگیریم شما باز هم مناوله‌تان خیلی با آنجا ؟؟؟ کاری نداریم.

**استاد:** حالا صبر کنید. تازه به فرض هم که مناوله باشد مناوله اعتبار اجمالی نسخه را اثبات می‌کند، نه این که هر تک تک این اجازه می‌خواهد بگوید تک تک منقولات این نسخه معتبر است. فوقش حالا مناوله یک نسخه اینجا صادر می‌شده. حالا این را بگذارید من این مطلب را بگویم. ما قدیمی‌ترین اجازه‌ای که الآن در اختیار داریم اجازه‌ای هست برای ابن ابی عمیر است. اجازه‌ای که برای ابن ابی عمیر هست اجازۀ عام است. یعنی اجازه‌ای هست فقط مربوط به مناوله‌ها نیست. اجازه‌ای هست برای ابن ابی عمیر، در این اجازه ابن ابی عمیر می‌گوید من جمیع روایاتم را به شما روایت می‌کنم، اجازه می‌دهم چه روایت‌هایی را که قبل از دفن کتبم بوده چه بعد از دفن کتبم. ابن ابی عمیر کتاب‌هایش را یک جایی دفن کرده بوده بعداً باران آمده بوده و امثال اینها از بین رفته بوده. می‌گوید آن روایت‌هایی را هم که قبلاً من روایت کردم الآن هم موجود نیست آنها را هم به تو اجازه می‌دهم. یعنی چی؟ یعنی مناوله، آنهایی که نیست چجوری مناوله بکند؟ یک اجازۀ دیگری هست بعد از آن اجازه، یک اجازه‌ای هست از ابن داود قمّی. ابن داود قمّی این یعنی باز او به ابن سُمَیْ اجازه‌ای داده که در فرحة الغریق هست. فرحة الغریق عبد الکریم بن طاوس، برادرزادۀ سید علی بن طاوس، پسر سید احمد. در فرحة الغریق آنجا اجازه‌ای که ابن داود قمی به ابن سُمِی داده آنجا نسخۀ یک کتابی را به او داده ولی اجازه‌اش عام است. اجازه را ببینید، می‌گوید که من این کتاب و جمیع مصنفاتی و جمیع روایات همه‌اش را به شما اجازه می‌دهم. یعنی حتی اجازه هم، یعنی مناوله هم صورت می‌گرفت اجازه منحصر بما آن موارد مورد مناوله نیست، یک اجازۀ عامی می‌دادند. ما لم یقع فیها خلطٌ او تدلیس. ببینید اجازه این است استاد به شاگرد می‌گوید من روایت‌هایی اجازه می‌دهم شما از من نقل کنید. روایت‌های من را کی باید تشخیص بدهد؟ شاگرد. استاد با اجازۀ خودش شایستگی شاگرد برای تشخیص این که می‌تواند تشخیص بدهد را به شاگرد می‌دهد. آن کسی که صحت و سقم روایت و نسخه را تأیید می‌کند شاگرد است، استاد کار ندارد که این نسخه معتبر هست یا معتبر نیست. می‌گوید من به تو اجازه می‌دهم بجمیع ما صحَّ عندک من روایتی. شاگرد من، من به نحو قضیۀ حقیقیه هر چیزی که برای تو ثابت بشود روایت من هست می‌توانی از من نقل کنی. پس آن کسی که می‌گوید این روایت روایت استاد هست شاگرد است و نه استاد. و این اجازه تأیید صلاحیت علمی شاگرد را می‌کند نه تأیید نسخه. این اجازۀ عام یعنی این. و این حالا تازه آن اجازاتی که آن زمان‌ها بوده، بعداً حالا که اجازات عجیب و غریبی در بعضی دوره‌ها بوده مثلاً اجازه می‌دادند می‌گوید لمن ادرک جزءً من حیاتی. این که دیگر هیچی. لمن ادرک، شهید اوّل اجازه داده لمن ادرک جزءً من الاول برای شهید اوّل است یا مجیزش شهید اوّل است یا مجازش شهید اوّل است، الآن لمن ادرک جزءً من حیاتی. حالا این اجازات که هیچ ارزش خاصی اصلاً ندارد. این یک نکته. این بحثش را فردا انشاء الله ادامه بدهم.

**شاگرد:** تثبیت وثاقت می‌کند؟

**استاد:** وثاقت راوی را، نه وثاقت استاد را. اجازات قدیم، اجازه به کسی می‌دادند شایستگی علمی نسبت به مجاز، نه مجیز. نسبت به مجیز هیچ دخالتی ندارد.

**شاگرد:** مجیز اما وثاقتش را ثابت نکنیم مجاز هم یک جور می‌شود گفت.

**استاد:** نه از جای دیگر باید وثاقت مجیز را ثابت کنیم. اجازه

**شاگرد:** اگر ثابت نشد مجاز هم خدشه‌دار می‌شود دیگر.

**استاد:** بله، ولی اجازه ربطی به اثبات وثاقت مجیز اصلاً ندارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان